۶

میکرو فیلم تهیه شد

مجدداً فهرست شد
تطبیق معانی

باز بینی شد
۱۳۵۳ خ

کتابخانه استان قدس

اسم کتاب نصاب الصبیان منظومه فارسی

مصنف ناظم ابونصر فراهی

مؤلف

خطی نسخ مختلف السطر

چاپی

سال طبع یا تحریر ــ عدد اوراق ۶

جزء کتب لغت شماره ۶۰

شماره عمومی ۳۷۰۳ شماره قبض

واقف امیر جبرئیل تاریخ وقف ۱۰۳۷

طول ۱۸۰۵ عرض ۱۰۵ سانتیمتر قفسه

سال ۱۳۶۰ خورشیدی
بازبینی شد

۱۵ ورق

ع ۲۰۲

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازیابی شد

باز بینی شد
۱۳۵۳ع

بعضی از کتاب نصاب الصبیان ابونصر فراهی

کتابخانه آستان قدس ... وقف ...
ویژه مخطوطی

قطعه

شاه دان گوسفند و نعجه میش　　کلیس فحلی که میرود در پیش

جه حروف انکه هست یک ساله　　باقی سال همچو گوساله

الصف

با تو گویم من زکوة گوسفند ان بیش و کم

مَثْنی فُکاب رَاجِ تَدّ ثُمَّ قُسْتُمْ الْغَنَمْ

در الاعراب

رفع و ضم اعراب پیش است ای پسر　　هست فتح و نصب اعراب زبر

کسر و جر نامشد یقینی اعراب زیر　　وقف و جزم آمد سکون ای پرهنر

در فرق الاعراب

فرق اعراب و بنا خواهی که معلومت شود
گوش دار ای مرد عاقل تا کنی فهمش کنون

بهر اعراب است رفع و نصب و ضم و جر و جزم
مر بنا را ضم و فتح و کسر میدان و سکون

در اقسام الماء آتش

وفق اعداد شهور است معنی ما در لغت　　یاد گیرش تا شوی در فضل در دانش نامور

جحد و تعیین و تعجب زاید و تفخیم و منی　　نفی و استفهام و مصدر مدت و شرط و خبر

وفق نصف ماه باشد معنی ما در لغت　　جمله را تعداد خواهم کردنش والسلام
نوع دیگر
کافه و تام

جحد و تفخیم و تعجب مصدر و موصول و منی　　زاید و شرط و صفت موصوفه و

فهم استفهام کن با مدت و با نافیه　　تا شوی در معرفت مر اهل در انشا امام

در اقسام لفظ مَنْ

شاه اصحاب و فاش شیخ ز مَنْ　　یاد دار انواع ما بشنو ز مَنْ

شرط و استفهام و موصوف و صفت　　تامه و موصول باشد بی سخن

من چو ما الا که در تام و صفت　　لیک در غیر صفت ای است چو من

قطعه

یک قدم فیئی ز وال است اول سرطان و بس
تا بمیزان یک قدم در هر مهی افزون شود

بعد از ان افزون شاید دو دو قدم در هر مهی
عکسش ای نقصان پذیرد امر باری چون شود

قطعه

ظل زوال اول صیف است یک قدم
چون در زیادت آید نصف نه بیش و کم

سه هفده و سه نه بس از ان پانزده ز هفت
نقصان بدین حساب ز عکسش بجو هم

قطعه

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازبینی شد ...

آحاد به آحاد فراز ار مدام | ده بنگن و هر زایده را ده کنی نام
وز هر طرفی نگر که تا ده چند است | در یکدگرش ضرب کنی گشت تمام
مثلاً ضرب پنج در پنجاه | چون فتد در حساب تو ناگاه
پنجه خویش را چو پنج شمار | پنج در پنج ضرب کن در کار
الخ حاصل شود بدان بیگمان | ده بود هر یکی ازان یک یک
ضرب آحاد را بسوی مآت | هم بدین سان که هست در عشرات
هر صدی را الجود یکی بشمر | ضرب آحاد کن بیکدیگر
الخ حاصل شود ز نوی عود | هر یکی زان عدد همی دان صد
ضرب آحاد در الوف ببینی | هم همین ضابطه بدان بیقینی
از الوفش ببر سوی آحاد | ضرب آحاد را تو در آحاد
ضرب کن حاصلش روان بشمار | هر یکی را نشمار دیگر هزار

عشرات است ضرب در عشرات | بعد ازان ضرب در الوف و مآت
ضرب مضروب را در آحاد | ضرب کن حاصلش ببرد منی آر
کردم این کار بر دلت آسان | عشرات است در مآت ای یار
هر دو را تا ن بسوی آحاد آر | ضرب کن حاصلش تمام ببین
هر یکی را هزار دان بیقین

هر یکی را از ان عدد صد هزار دان

[illegible]

۳

عشرات است در الوف نگر | سوی آحاد هر دو را می بر
در همش ضرب کن ببینی تا چند | هر یکی ده هزار کن ... رنج
در الوفست باز ضرب مآت | هم بدین ضابطه طریق نجات
سوی آحاد می برش مادام | ضرب میکنی ز حاصلش انجام
هر یکی صد هزار دادم نام | یاد گیرش که تو بیابی کام
در الوفست باز ضرب الوف | چون ترا در حساب هست وقوف
همچو آحاد ضرب کن بشمار | حاصلش هر یکی هزار هزار

بعد از قطعه کتف شانه آورده

لغز احجیه و چیستان سمره اسطور افسانه
جو خا فرسنه کره کولیت محجن صولجان چوگان

قطعه

تلعاجهت قران نبی تبیان بیان آیت نشان
صالح نکو طالح تبه کفه پله مذهن دن ...
مشغول زبان بنوده زبان عائش زبان خران زیان

تمه قطعه شتم موم الی

نعجه میش و عتر بز اضحیه قربان شاة تک
عکرشه خرکوش ماده جحش و جحشه خرکره

[illegible]

جوجله قاروره شیشه کوب کوزه رخبد خیک
میل و مرود سرمه چوب شوله فنجان سره
کبش غوج عاطفه تیشه هراط چون بیرمیش
بهمه بزغاله ودگ چوبی دلدل صنغوه
هست منظره روی و مرآة و سنجل آینه
هست عیبی سنک و موسی دان حلاق استره

جون اکافت ولیه بزدعه پالان خر
حقو دانفساد است و محلاة علیقه توبره
اُرءُسی بزرک سر بود و خُرد اصغلست
اصلع کسی بیش سرش ساده کلست

ابلج کشاده ابرو و کلثوم کرد روی
احور سیاه چشم و لی عمش اشهلست
دبعه میانه بالا و اقطع بریده دست
مُزمن کرفته پای و اشل انکه او شلست
نیرک جو الملعی و مجر بد دلیر طبع
عمرو غبی و جلف ز دانش معطلست

[illegible]

۴

عینی و ینبوعست چشمه ضحل و ضحضاح اندک آب
حرمد تر نوق لوش و بلیع و ضیدع سراب
ابره سوزن سلک رشته فخ تله ابنه کره
برکه حوض و سدره درکه قریه ده غامر خراب
ضغث دسته خرمه الکوش است مشرب آبخور
سنبله خوشه سفاد اسرغیه اسجد و شرق آفتاب
اطیبان خواب و جماع و اظهران شمس و قمر
اصغران اندیشه و دل ابیضان شحم و شباب
افضلان عدل است و امنی و اشهران طبل و علم
اقطعان شمشیر و خامه احمران لحم و شراب
اعذبان ریق است و خمر و انفسان مجد و کرم
اصغران دل با زبان و اسودان خرما و آب
اخبثان است بول و غایط اجوفان فرج و شکم
اصرمان کرک و کلاغ و لقوه و شقوی عقاب
قبل پیش و فوق بالا تحت زیر دو پس و را
واز مقابل دان قباله پس تجاه و بس حذا

ذا وهذا این وتا وتی ودنی وذه زنست

گر جمع هردو می آید اولاء وهؤلاء

کتابخانه آستان قدس
... مخطی

صه خموشی ومه مکن ایه بیا وهابگیر

قط وقد جون حسب بس وله اختا ای بس خوشا

ویلاً وویحاً علیکم ویساً وویباً لکم

وای یاد ابر شما واهاً لنا خوش حال ما

حیهل تعجیل کنی لله در کل خیر باد

بخ بخا یکا وطوبی لك خنک باد ترا

دین ملت کیش دان سمت وهدایت راه راست

هدی وسنت راه شرع وفرض فرمان خداست

نفل وافزونی طاعت لیک نه واجب کردنی

ندب کار نیک وحل است اباحت کان رواست

حظر منهی دان ومکروه آنکه ناکردن به است

کار بی باکیست لاباس وتتبع اقتداست

ذمه وعهد وثیقه همچو موثق زینهار

نیک معروفست وبد منکر ولی ایذا جفاست

ذنب اثم است وجریم جون جناح ووزر جرم

سیئه ناخوب وفحشا زشت وبیان هم خطاست

مکتب معلم دبیرستان وفرقان ونبا ره ... هست قرآن آیه جون شاهد و حجت گواست

لوح تخته محبره جای سیاهی نقش حبر ... طرس وقرطاس است کاغذ رقعه پاره طاق باست

معلمه جای قلم حلبه تراشه رق پوست ... سفر دفتر قسم بهره فصل قول کان جداست

قطعه

آفت وعاهت است علت وداء ... رنج تن مجلا وتب حما

ورد هر روز وغب هر بدو روز ... ربع چارم جو نافضه سرما

دایره از عفونت بلغم ... ربع دایر زکثرت سودا

مطبقه تب که باشد آن از خون ... محرقه تب که باشد از صفرا

قرحه ریش وشکستگی صدع است ... خلع اعضا زهم شدست جدا

مزمنه علت که ماند دیر ... مسلمه آنکه هست امید وبها

باضعه آن پوست آمده تا گوشت ... لیک سمحاق آمد بغشا

متلاحم بریده جمله گوشت ... موضحه استخوان شده پیدا

هاشمه استخوان شکسته زهم ... منقله رفته استخوان از جا

دامیه خون چکان شده علت ... جایفه با شکم رسیده عنا

درد سر دان صداع وبیضه تمام ... جون شقیقه لجانب تنها

کرد دوار هست کردش سر هم ... سدر آنکه اندر وفتد از پا

صرع پی هوشی وجنون دیوی ... قطرب ودآء کلب ومانیا

فالج افتادگی یکی جانب　　لقوه در چشم ولب نه در اعضا
وجع العین درد چشم ورمد　　سبل پلک جیست استرخا
جهر در روز تنگ نادیدن　　وانکه اندر شبست هست عشا
دمعه اشک آمدن ز چشم مدام　　وانکه آید ز خارشه حمت قذا
ماکواریدکی بود تخمه　　هیضه اسهال وقی بود حاشا
رحمی ورقی ودیگر طبلی　　هر سه قسم آمده است استسقا
حصبه آبله سهت جدری هم　　ریش سر سعفه ریشها قوبا

دانا را کلیل الملک قیسوم بوی مادران
چون علک رومی مصطکی زعرور کوهی عنبران
قطف هست قطراسالیون تخم کرفس و برسهم
چون عرطنیسا خارسر محروت بیخ انجدان
کرانجدان پوسد کسی توبیج اشترغاز کوی
چون بیج کسی هندما طرسوق وطرقسقوق دان
تخم سیه دانه بود شونیز و شلیباران نبش
کر لحیه التیس است وفقیر اس ریشی بزعیان
ارخند پد ستر عیان کر خایه قند ز بود
دان تو بلادر نیز هم انقردیا باشد نشان

انطو

6

انطونیا کسنی شامی جون شلیثا فادزهر
لیکن طباشیر القنا بیخ نی هندوستان
خشخاش نی بتر بابلس بوطانقی بستان فروز
قنطوریان شاخ کسوت جرجیر کوهی ابهقان
خرشف کر از یونان بود آنرا کما قیطوس کوی
کندم کر آن رومی بود خون خندریس وخالولان
خرشف بود کنکر ولی کنکرزد آمد صمغ او
لیکن عصا الراعی بود بطباط صدبندک بیان
فطرون بود دیورق همی جون بنج بنزل شیطرج
جود رتبازی رو سرو تجید بتری خلجلان

قطعه

بود اسم زمان مفعل زیفعل　　چو آید مفتوح واز مضموم مفعل
بعینی ناقص همیشه همچونا ز　　مثال آید همیشه همچو اول
زیاده بر ثلاثی کاسم مفعول　　دیگر باقی همه شاذ و ماول

قطعه

اوزان ثلاثی مجرد　　ده دان تو ازان نه بیش ونه کم
فلس و فرص وکتف عضد دان　　حبر وابل وعنب دیگر هم

7

قفل و ضُرّ و عنق بگیر شناس　　و اندر یکی دُخُل و جُنب مزن دم

قطعه

فعل لازم از تعدی فرق می باید نمود　　تا شوی در علم و دانش زبده و صاحب هنر

آنچه صادر شود از عضو و فعل حال　　با همه افعال دل باشد تعدی ای پسر

عین ماضی گر بود مضموم با فعل بدن　　تو مثال و لون و عیب و کسر را لازم شمر

باز لازم را تعدی می کنند گویم بسه چیز　　همزه و تضعیف عین و واسطه دیگر حرف جر

م

کتابخانه آستان قدس

لاحد من الائمة عليهم السلام

وصفرة شعر المرء وزرقة عينه ودليل على عشر الخصال الغرايب

لجاج والحاد وكذب وغيبة وبغض علي مظهر العجايب

عناد وافساد وجهل وبدعة وخبث بطان هو رأس المعايب

فاحذروا فاحذروا عمن كان اشقر

فان الحذار عن السباع لواجب

لقاضی محسن الیزدی علیه ما یستحق

از بهر فساد و جنگ بعضی مردم — کردند نکوی گهری خود را گم
در مدرسه هر علم که آموخته اند — منه التعبیر بعضهم ولا یفهمهم

م

لا ادری قائله

یا من تقاعد عن مکارم خلقه — لیس التفاخر بالعلوم الفاخرة
من لم یهذب علمه اخلاقه — لم ینتفع بعلومه فی الآخرة

م

الصا

اذا کنت ذا مال فانت معزز — وقولک مقبول وامرک نافذ
اذا کنت ذا فقر فانت مذلل — وقولک مردود وامرک باطل

م

لمولانا مسعود الواعظ

ایوان دوی الفقر لدار موعود | من فاز هنا فاز معا محمود
قد صار من الفقر سراجی موقود | الفقر سعید و فقیر مسعود

الصاله

افسوس کی دریز د ز دست جهال | چون خاک شوند اهل فضایل پامال
ادم هرکه درین شهر ز دار فضل و کمال | قد مات من الجوع علی اصعب حال

[illegible]

للجامی فی فضل العشق

دل فارغ ز درد عشق دل نیست | تن بی درد دل جز آب و گل نیست

بعالم روی آور در غم عشق | که باشد عالم خوش عالم عشق

غم عشقت دهد از خودپرستی | برد افسردگی و خودپرستی

اگر مجنون نه می‌زد جام حب را | کرا او را در دو عالم نام بردی

متاب از عشق رو گر خود مجاز است

که آن بهر حقیقت کارساز است

بلوح اول الف با تا نخوانی | ز قرآن درس خواندن کی توانی

ایضاً له علیه ما یستحق

یکی نیم رخت است همچو بعید | وان نیم دگران عذاب الشدید

گر دو بینش کشته نحیی و نمیت | من مات من العشق فقد مات شهید

قال النبی صلی الله علیه وآله من عشق وعف وکتم ومات مات شهیداً صدق

کتابخانه آستان قدس

سال ۱۳۱۸ خورشیدی بازرسی شد

بازدید شد

باز بین شد

۱۳۵۳ خ

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازبینی شد

۳۷۰۳